

دیوان کامل

نظم شمال

سید اشرف الدین شتی

بامقدمه استاد سعید نفیسی



انتشارات سنایی

- سرشناسه : اشرف الدین حسینی، محسن، ۱۲۴۹ - ۱۳۱۳.
- عنوان قراردادی : دیوان
- عنوان و نام پدیدآور : دیوان کامل نسیم شمال / سید اشرف الدین رشتی؛ با مقدمه سعید نفیسی.
- مشخصات نشر : تهران : سنائی، ۱۳۹۸.
- مشخصات ظاهری : ج. ۲. در یک مجلد (۵۱۰ ص.).
- شابک : 978-964-8746-76-1
- وضعیت فهرست نویسی : فیبا
- موضوع : شعر فارسی -- قرن ۱۴
- موضوع : Persian poetry -- 20th century
- شناسه افزودن : نفیسی، سعید، ۱۲۷۴ - ۱۳۴۵، مقدمه نویس
- رده بندی کنگره : PIR۷۶۰۱
- رده بندی دیویی : ۸۵۱/۸
- شماره کتابشناسی ملی : ۵۸۱۹۵۴



امارات سنائی

دیوان کامل نسیم شمال

سید اشرف الدین رشتی

مقدمه: سعید نفیسی

چاپ اول، ۱۳۹۹، شمارگان ۵۰۰ نسخه

چاپ: احمدی، صحافی: نوری

ISBN 978-964-8746-76-1

شابک ۱ - ۷۶ - ۸۷۴۶ - ۹۶۴ - ۹۷۸

دفتر مرکزی: میدان انقلاب - خیابان اردیبهشت - نبش روانمهر - پلاک ۱۵۲

تلفن: ۶۶۴۱۰۷۱۹ - ۶۶۴۰۱۰۶۱ فاکس: ۶۶۴۸۳۰۷۵ فروشگاه: ۳۳۹۰۳۲۷۲

فهرست

سؤال دختر از مادرش که سمنو چگونه	عاقبت ایران	۳
می‌بزند	شاگردان بخوانند	۴
۴۱	روز مبعث	۶
۴۲	افتتاح مجلس سوم در ۲۷ شعبان ۱۳۳۳ ..	۷
۴۳	گفتگوی گد‌ها با مرئوس بلجیکی	۸
۴۵	اقرار و انکار	۱۰
۴۵	قرن تمدن عصر مشعشع	۱۱
در وقتی که اسکناس را بانک قبول نمی‌کرد	تبریک	۱۳
گفته شده	وفات یک دختر پیر از ثبات سرما	۱۴
۴۷	قیمه با عین نیست	۱۶
۴۸	ساقی‌نامه یا رجز و عربده بکنه قمار از ..	۱۶
۵۰	راجع به هنسب بلژیکی	۱۸
۵۱	شلاق	۱۹
۵۲	گفتگوی پدر بی‌ادب با پسر بی‌ادب	۲۰
۵۳	گوش شنواکو	۲۱
۵۵	ادبیات	۲۲
۵۵	کی خواهد رسید	۲۳
طهار عقیده وقتی که زمزمه تکفیر خرها بلند	تهدید	۲۴
شده بود	یا غریب القربا	۲۶
۵۶	مصلحت	۲۷
۵۷	فال‌گیر	۲۹
۵۹	بونزور موسیو یعنی روز شما بخیر آقا	۳۰
۵۹	قبای تازه به مناسبت عید	۳۱
در تحریر دختران مه‌طلعت به عفت و	ادبیات - بونسوار یعنی شب بخیر	۳۳
عصمت	عید شما مبارک	۳۵
۶۱	نصیحت	۳۵
۶۲	عالم صلح، یک مکاشفه راجع به جنگ	۳۷
۶۳	بین المللی	۳۷
۶۵	منبر و دفتر	۳۸
۶۶	گفتگوی انبیاء علیهم‌السلام راجع به صلح ..	۳۹
۶۷	استفائات انبیاء و اولیاء	۴۰
۶۸	نطق عیسی علیه‌السلام	۴۰
۷۰		
۷۱		
۷۲		
۷۴		

۱۲۰	به مناسبت گرانی قند ۱۳۳۴	۷۵	به مناسبت عید سعید غدیر
۱۲۲	فسنجان		وقتی که در تهران نان و گوشت گران بود امر به
۱۲۳	تارا ققا	۷۶	صبر می فرماید
	شکایت یک تازه عروس بی علم از شوهر با		وقتی که احزاب از تهران به معصومه قم
۱۲۳	علم به خانم حاجی خودش	۷۸	رفتند
۱۲۵	فخریه یک پیرمرد دولتمند		چون اقتضای زمان مسخره گوی است تو هم
	کاغذی که چند شب قبل برای جناب سرکار		مسخره شو - رفتی به شهر کوران دیدی همه
	مفت خورالدوله نوشته بودیم صورتش این	۸۰	کورند تو هم کور شو
۱۲۶	است	۸۱	ترانه جوانان
	مفت خورالدوله مُتَقَرِّبانه این اشعار را در	۸۲	آخ و آخ
۱۲۷	جواب ما نوشته اند صورتش این است		وقتی که در رباط کریم ژاندارمها را کشته
۱۲۸	مناجات به درگاه قاضی الحاجات	۸۴	بودند و قلم ، حدود بود گفته شد
۱۳۰	بحر تقارب در مذمت عرق	۸۵	نوحه مله
۱۳۱	تو بمیری هیچی		در موقعی که ایرانیها بعضی روس پرست بودند
۱۳۲	ترانه مذهبی		جمعیتی انگار سبب بیانی آلمانیست
۱۳۴	لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ	۸۶	بودند گفته شد
	زبان حال مشتری های بیچاره در دکان	۸۸	خیالات شبهای دراز رستان
۱۳۵	نانوایی	۹۰	شادی فقرا و ضعفا (در فصل بهار)
۱۳۷	گفتم بجشم	۹۱	سال لوی نیل
۱۳۳۴	در سال وبایی گفت شد	۹۳	لقمه لقمه
۱۳۸	لوی نیل		سَلَامُ اللَّهِ عَلَى أَهْلِ قُمْ
۱۳۹	به مناسبت محرم الحرام سنه ۱۳۳۵	۹۶	بَارَكَ اللَّهُ
۱۴۱	خطاب به قلم	۹۷	قسم نامه
	در احادیث آیت الله آخوند ملا محمد کاظم	۹۸	زبان سرخ
	خاندانی اعلی الله درجاته در سنه	۱۰۰	گفتگو سید و ملا
۱۴۳	۱۳۲۹	۱۰۲	خنده می گیرد مرا
۱۴۳	ادبیات	۱۰۳	فصل بهار
۱۴۴	مرثیه	۱۰۵	یک عربده مستانه
۱۴۵	زبان حال وطن	۱۰۶	دل داری و تسلّا به ملت مظلوم ایران
۱۴۶	ادبیات	۱۰۸	قاطی واطی
۱۴۷	ادبیات	۱۰۹	فاتحه
۱۴۸	دندان مار		وقتی که قند سیری صد دینار، سیری یک قران
۱۴۹	تصنیف	۱۱۱	شده بود گفته شد
۱۵۰	ادبیات	۱۱۲	القرآن یشکو الی الله
۱۵۱	مکتوب	۱۱۴	علامات ظهور
۱۵۲	ادبیات	۱۱۶	این هم بگذرد
۱۵۳	عتاب خطاب به ملا نصرالدین تفریسی	۱۱۷	نصیحت حکماء
۱۵۴	آخ	۱۱۹	التوبه

۱۹۴..... نیمه شعبان.....	۱۵۶..... ادبیات.....
۱۹۶..... در شب ولادت قائم (عجل الله ظهوره).....	۱۵۷..... ادبیات.....
۱۹۷..... خطاب به خائنین بی رحم.....	۱۵۸..... ادبیات.....
از مسکو بجهت تاجر قزوینی به پدرش	۱۶۰..... ادبیات.....
نوشته.....	زبان حال پیرمردان بر ضد تجدد..... ۱۶۱
۱۹۸..... جنگل.....	خلعت..... ۱۶۲
۱۹۹..... تقسیم طبقات.....	در سال ۱۳۳۵ که علافا به ذغال زورورق زده
۲۰۱..... سچل احوال.....	بودند ساخته شد..... ۱۶۳
۲۰۲..... دین و دل.....	۱۶۴..... ادبیات.....
۲۰۳..... علم و ادب.....	۱۶۶..... ادبیات.....
۲۰۵..... زن و دندان.....	۱۶۷..... ادبیات.....
۲۰۷..... راجع به بی وفائی دنیا.....	۱۶۸..... ادبیات.....
۲۰۸..... برای فاضل نام... که یک زن را در دو جا عقد	مکتوب بر یهودی از تهران..... ۱۶۹
بسته بود.....	یادآوری..... ۱۷۰
۲۱۰..... نظم اهل نراق و نطنز از رجب علی.....	نصیحت به مجاهدین به سخت بدبخت..... ۱۷۱
۲۱۱..... بمناسبت این که بعد از یک سال خشکی باران	جواب آخوند ملا نصرالدین..... ۱۷۲
آمده بود.....	۱۷۳..... ادبیات.....
۲۱۲..... یک زن بیشتر نباید گرفت.....	تشجع..... ۱۷۴
۲۱۳..... دری وری.....	خطاب به دزدها..... ۱۷۵
۲۱۴..... دستة روزه خوار با آژان.....	رمضانیته..... ۱۷۶
۲۱۵..... جنگ میوه جات.....	کیش کیش..... ۱۷۷
۲۱۶..... عشق بازی یک تاجر.....	زارع در زیر شلاق به ارباب گوید..... ۱۷۸
۲۱۸..... خطاب به فرنگیان.....	تبریک عید ۱۳۳۵ به ملت و معنی سال
۲۲۰..... هیاهو.....	تحویل..... ۱۷۹
۲۲۱..... احوال زنان عرب.....	قوقولیفو..... ۱۸۰
۲۲۲..... به اسم شش.....	تضمین غزل..... ۱۸۱
۲۲۳..... افسوس.....	نیکلای مخلوع بخواند..... ۱۸۲
۲۲۵..... دری وری.....	سالی که از اول حمل تا ثور یک قطره باران در
۲۲۶..... دری وری.....	تهران نیامده بود گفته شد..... ۱۸۴
۲۲۷..... تعریف علم.....	راجع به جنگ استره..... ۱۸۵
۲۲۸..... باز آمدم.....	در خشکسالی و نیامدن باران رشت..... ۱۸۶
در وقتی که از مشروطه اثری و از استبداد	مرحبا یعنی گشک..... ۱۸۷
خبری نبود گفته شد.....	در سنه ۱۳۲۸ که حسیب الدین افندی به
۲۳۰..... خروس و کلاغ.....	رشت آمده بود گفته شد..... ۱۸۹
۲۳۲..... جواب کلاغ.....	زمانی که قانون جزای عرفی قدغن کرده بود
۲۳۳..... در تأسیس نسیم و باغ بهشت.....	که گدائی و معرکه بندی نشود ساخته شد..... ۱۹۰
۲۳۷..... راجع به نظام اجباری.....	عرض سلام..... ۱۹۱
	راجع به وکلای دوره چهارم..... ۱۹۲

فهرست اشعار جلد دوم

۲۹۷.....	دَری وَری.....	۲۴۵.....	عاقبت ایران.....
۲۹۸.....	راجع به مجلس مقدّس.....	۲۴۶.....	عزل جمهوریت.....
۳۰۱.....	دوره پنجم.....	۲۴۷.....	تاج ایران.....
۳۰۳.....	تاجگذاری.....	۲۴۷.....	شاه و درویش.....
۳۰۵.....	مدرسه‌ها.....	۲۴۹.....	شاه و اروپا.....
۳۰۶.....	تاج کیانی.....	۲۵۰.....	امشب.....
۳۰۷.....	دَری وَری.....	۲۵۱.....	دَری وَری.....
۳۰۸.....	ورق برگردد.....	۲۵۳.....	ترجیع‌بند.....
۳۱۰.....	بشنو باور مکن.....	۲۵۴.....	تولد.....
۳۱۲.....	انتخاب.....	۲۵۵.....	زبانحال احمد میرزا.....
۳۱۳.....	دَری وَری.....	۲۵۷.....	مادر با طفل.....
۳۱۵.....	بلارک یعنی شمشیر.....	۲۵۸.....	از همدان خوشتر است.....
۳۱۷.....	باقی نیست.....	۲۵۹.....	دَری وَری.....
۳۱۹.....	عاقبت کار.....	۲۶۰.....	دَری وَری.....
۳۲۰.....	دَری وَری.....	۲۶۲.....	قسم نامه.....
۳۲۲.....	چهارشنبه سوری.....	۲۶۴.....	دَری وَری.....
۳۲۳.....	دفاع.....	۲۶۵.....	پیام.....
۳۲۴.....	خفه شو.....	۲۶۶.....	شادمانی.....
۳۲۶.....	هیاهو.....	۲۶۷.....	قسمت ادبی.....
۳۲۸.....	راجع به حقوق.....	۲۶۹.....	مادر و دختر.....
۳۳۰.....	دَری وَری.....	۲۷۰.....	غزل.....
۳۳۱.....	راجع به تفتیش.....	۲۷۰.....	دلبری.....
۳۳۲.....	دَری وَری.....	۲۷۱.....	یک مرد دو زنه.....
۳۳۴.....	دین و مذهب.....	۲۷۳.....	آلؤلؤ.....
۳۳۵.....	زمام.....	۲۷۳.....	نمی‌ترسم.....
۳۳۶.....	حالا.....	۲۷۵.....	دَری وَری.....
۳۳۷.....	دَری وَری.....	۲۸۱.....	دزدی.....
۳۳۹.....	دَری وَری.....	۲۸۳.....	بهاریه.....
۳۴۱.....	قلندر گله دارد.....	۲۸۵.....	آقا و نوکر.....
۳۴۲.....	دَری وَری.....	۲۸۶.....	کساد بازار.....
۳۴۳.....	نسیم بهار.....	۲۸۷.....	دَری وَری.....
۳۴۵.....	کلاغک.....	۲۸۹.....	اخبار شهرها.....
۳۴۶.....	فصل نو بهار آمد.....	۲۹۰.....	ده پند.....
۳۴۸.....	اوضاع داخله.....	۲۹۱.....	پدر به پسر گوید.....
۳۵۱.....	راجع به نسیم.....	۲۹۳.....	دَری وَری.....
۳۵۳.....	زبان حال یک دختر.....	۲۹۴.....	شاه آمد از سفر.....
۳۵۴.....	آهو و مو.....	۲۹۶.....	سلام علیک.....
۳۵۵.....	به به چه بجا شد.....		

۴۰۸.....	قسمت ادبی	۳۵۶.....	اصناف
۴۰۸.....	دلتنگی	۳۵۷.....	دَری وَری
۴۱۰.....	کفر و دین	۳۵۸.....	راجع به زمستان
۴۱۰.....	گفتگو	۳۵۹.....	گفت و گوی یک دختر به مادر
۴۱۲.....	غزل	۳۶۰.....	دَری وَری
۴۱۲.....	نظاره	۳۶۱.....	باز آدم باز آدم
۴۱۳.....	خواهی	۳۶۳.....	وطن
۴۱۴.....	دَری وَری	۳۶۳.....	بشارت
۴۱۵.....	بونژور مسیو	۳۶۳.....	لطف حق
۴۱۶.....	هموطنان	۳۶۴.....	دَری وَری
۴۱۸.....	چه خوش بود	۳۶۶.....	حال زارع مالک
۴۱۹.....	واعظ	۳۶۷.....	دَری وَری
۴۲۰.....	غزل	۳۶۹.....	فقیر و غرا
۴۲۰.....	مجلس شورا	۳۷۰.....	مقایسهٔ حق و فقر و اغنا
۴۲۲.....	جمهوری سیاه	۳۷۲.....	ادبیات
۴۲۳.....	نمک	۳۷۴.....	دَری وَری
۴۲۵.....	دَری وَری	۳۷۵.....	تبارک الله
۴۲۷.....	مجلس چطو شد	۳۷۷.....	عصر قدیم یا عصر جدید
۴۲۷.....	تضمین غزل	۳۸۰.....	دَری وَری
۴۲۸.....	دَری وَری	۳۸۱.....	راجع به نسیم شمال
۴۳۰.....	ن عبا	۳۸۱.....	دَری وَری
۴۳۱.....	قسمت ادبی	۳۸۴.....	ادبیات
۴۳۱.....	قصه	۳۸۵.....	عید قربان
۴۳۳.....	به ران	۳۸۶.....	یا علی ادرکنی
۴۳۵.....	مسمط به الت	۳۸۷.....	خون نریزید
۴۳۷.....	دَری وَری	۳۸۹.....	غم مخور
۴۳۹.....	شاگردان به خوانند	۳۹۱.....	گُل و بُلبل
۴۴۰.....	آمد	۳۹۲.....	دَری وَری
۴۴۰.....	قسمت ادبی	۳۹۳.....	انگشت نما نیست
۴۴۱.....	تضمین	۳۹۵.....	مناجات
۴۴۲.....	غزل	۳۹۶.....	نگهدار
۴۴۲.....	اشعار	۳۹۸.....	عشقی کشته شد
۴۴۳.....	راجع به خراباتیان	۴۰۰.....	شاه می آید
۴۴۳.....	ادبیات	۴۰۲.....	دَری وَری
۴۴۴.....	حافظ	۴۰۳.....	پیش بینی
۴۴۵.....	منظوم	۴۰۴.....	شیخ و مدرسه
۴۴۶.....	هیجده ساله	۴۰۵.....	شمع و قیچی
۴۴۷.....	تاکلی	۴۰۶.....	گفتگوی عیسای مسیح با عارف

سید اشرف الدین گیلانی

از مال مردم بیرون آمد، با مردم زیست، در میان مردم فرو رفت و شاید هنوز در میان مردم باشد. این مرد نه وزیر شد، نه وکیل شد، نه رئیس اداره شد، نه پولی به هم زد، نه خانه ساخت، نه ملک خرید، نه مال کسی را با خود برد، نه خون کسی را به گردن گرفت. شاید روزی را در آن کسی جشن نگرفت و من شاهدی که در مرگ او ختم هم نگذاشتند.

ساده‌تر و بی‌ادعای‌تر و کم‌ارترتر و صاف‌تر و پاکدامن‌تر از او من کسی ندیده‌ام. «مردی بود به تمام معنی مرد مؤدب، فروتن، افتاده، مهربان، خوش‌روی و خوشخوی، دوست‌باز، صمیمی، کریم، بخشنده، نیکوکار بی‌اعتنا به مال دنیا و به صاحبان جاه و جلال، گدای راه‌نشین را بر مالدار خانین همیشه ترجیح داد. آن چه کرد و گفت برای همین مردم خرده‌پای بی‌کس بود.

روزی که با وی آشنای نزدیک شدم، مردی بود پنهان و بلند ساله، با اندامی متوسط، چهارشانه، اندکی فربه شکم، سینه برجسته‌ای داشت. صورت گرد، ابروهای درهم کشیده، چشمان درشت، پیشانی بلند، لبهای پرگوشت. ریش و سبیل جوگندمی، دستار کوچک سیاهی بر سر می‌گذاشت. قباي بلند می‌پوشید، در وسط آن شالی به کمر می‌بست که برجستگی شکمش از زیر آن پیدا بود.

لباس‌های بسیار ساده می‌پوشید، بیشتر لباس نازک دربر می‌کرد و تنها در سرمای سخت عبای کلفت‌تر بر روی آن می‌انداخت، یک دست لباس متوسط را سالها می‌پوشید، بیشتر گیوه بر پا داشت.

هنگامی که با ما می‌نشست دستهای پرگوشت و انگشتان کوتاه درشت خود را روی

شکم می گذاشت. هرگز به قهقهه و به بانگ بلند نمی خندید، لبخند از لبان او جدا نمی شد.

بسیار آهسته حرف می زد، چنانکه از چند قدمی بانگش شنیده نمی شد. من بارها در اوقات مختلف شبانه روز، در حالات مختلف، در غم و شادی او را دیده ام و هرگز وی را تندخوی و مردم آزار ندیدم. با خوش رویی و مهربانی عجیبی با همه کس روبرو می شد. با آنکه بضاعت او بسیار کم بود همیشه در دو جیب بلندگشادی که در دو سوی قبای خود داشت مقدار زیادی پول سیاه آماده بود. به هر گدای راه نشینی که می رسید دست در جیب می کرد و نشمرده هرچه به دستش می آمد از آن پول سیاه در مشت او می ریخت.

اشعار خود را با صدای بسیار مردانه بم با حجب و حیای عجیبی برای ما می خواند، و در هر مصرعی خطه های می کرد و گاهی هنوز نخوانده خنده را سر می داد. هر روز و هر شب شعر می گفت. شعر هر هفته را چاپ می کرد و به دست مردم می داد. نزدیک بیست سال هر هفته روزنامه ای «نسیم شمال» او در «مطبعه کلیمیان» که یکی از کوچک ترین چاپخانه های آن روز تهران در خیابان جباخانه ای آن روز دنباله ای خیابان بوذرجمهری امروز نزدیک سبز میدان در چهار صفحه کوچک به قطع کاغذهای یک ورقی امروز چاپ شد و به دست مردم داده شد. هنگامی که روزنامه فروشان دوره گرد فریاد را سر می دادند و روزنامه او را اعلان می کردند راستی مردم هجوم می آوردند. زن و مرد، پیر و جوان، کودک و بزرگ، با سواد و بی سواد این روزنامه را دست به دست می گرداندند. در قهوه خانه ها، در سر گذرها، در باهایی که مردم گرد می آمدند، با سوادها برای بی سوادها می خواندند و مردم دور جمع می زدند و روی خاک می نشستند و گوش می دادند.

این روزنامه نه چشم پرکن بود، نه خوش چاپ، مدیر آن وکیل و ستاتور و وزیر سابق نبود، پس مردم چرا آنقدر آن را می پسندیدند؟ از خود مردم بپرسید. نام این روزنامه به اندازه ای بر سر زبانها بود که سید اشرف الدین قزوینی مدیر آن را مردم به نام «نسیم شمال» می شناختند و همه او را آقای «نسیم شمال» صدا می کردند. روزی که موقع انتشار آن می رسید، دسته دسته کودکان ده دوازده ساله که موزعان او بودند در همان چاپخانه گرد می آمدند و هر کدام دسته ای بزرگ از او می گرفتند و زیر بغل می گذاشتند.